

بی اعتنائی بہ سیاست

کارل مارکس

ترجمہ

سہراب شاہنگ

متن حاضر را سهراب شباهنگ از روی ترجمه فرانسوی مجموعه «مارکس، انگلس، لنین دربارهٔ آنارشیزم و آنارکوسندیکیالیسم» مسکو ۱۹۸۲ صفحات ۱۰۷-۱۰۱ و در مقایسه با ترجمهٔ انگلیسی آثار مارکس و انگلس به فارسی ترجمه و بهروز فرهیخته آنرا ویرایش کرده است.

بی اعتنائی به سیاست

«طبقه کارگر نباید خود را در حزب سیاسی متشکل کند، نباید در هیچ شرایطی به عملی سیاسی دست بزند، زیرا مبارزه با دولت به معنی به رسمیت شناختن آن است و این برخلاف اصول ابدی است! کارگران نباید اعتصاب کنند، زیرا تلاش برای افزایش دستمزدها و یا جلوگیری از کاهش آنها به معنی برسمیت شناختن کار مزدی است: و این برخلاف اصول ابدی رهائی طبقه کارگر است!»

«اگر کارگران، در مبارزه سیاسی به ضد دولت بورژوازی، تنها برای بدست آوردن امتیازهایی با هم متحد شوند، سازش هائی خواهند کرد و این برخلاف اصول ابدی است! بنابراین باید هر جنبش مسالمت آمیز را مردود شمرد و این عادت بد را به کارگران انگلیسی و آمریکائی واگذاشت. کارگران نباید در جستجوی محدودیت قانونی ساعات کار روزانه باشند زیرا این کار سازش با کارفرمایان است که در آن صورت آنها را به مدت ۱۰ یا ۱۲ ساعت استتار خواهند کرد و نه ۱۴ یا ۱۶ ساعت. کارگران همچنین نباید به خود زحمت به دست آوردن قانونی برای منع کار دخترچپگان زیر ۱۰ سال در کارخانه ها را بدهند زیرا با این کار مانع استتار پسرچپگان زیر ۱۰ سال نشده اند و در نتیجه سازی کرده اند که به خلوص اصول ابدی لطمه وارد می کند!» (۱)

«کارگران به طریق اولی نباید، مانند آنچه که در جمهوری آمریکا مرسوم است، از دولت که بودجه اش اساساً از طبقه کارگر تأمین میشود مطالبه کنند که به فرزندانشان آموزش ابتدائی دهد، زیرا آموزش ابتدائی آموزش کامل نیست. (۲) بهتر است کارگران زن و مرد نه خواندن و نوشتن بدانند و نه حساب کردن تا اینکه نزد معلم یک دبستان دولتی آموزش ببینند. بسیار بهتر است که بیسوادی و کار روزانه ۱۶ ساعته طبقه کارگر را به حیوان تبدیل کند تا اینکه اصول ابدی مورد تجاوز قرار گیرد!»

«اگر مبارزه سیاسی طبقه کارگر اشکال قهرآمیز بخود بگیرد، اگر کارگران دیکتاتوری انقلابی خود را جانشین دیکتاتوری طبقه بورژوا کنند، مرتکب جنایت وحشتناک لطمه به اصول می شوند؛ زیرا بجای آنکه سلاح بر زمین گذارند و دولت را ملغی اعلام کنند، برای ارضای نیازهای حقیر و عادی روزانه خود، برای درهم شکستن مقاومت طبقه بورژوا، به دولت شکلی انقلابی و گذرا می دهند. کارگران نباید سازمانهای حرفه ای (۳) تشکیل دهند، زیرا با این کار، تقسیم کار اجتماعی جامعه بورژوازی را جاودانه می کنند: این تقسیم که کارگران را به تفرقه می کشد، در حقیقت پایه بردگی کنونی آنهاست.»

«در یک کلام، کارگران باید دست روی دست بگذارند و وقت خود را صرف جنبشهای سیاسی و اقتصادی نکنند. این جنبشها به آنها تنها نتایج موقت می دهند. (۴) آنان همچون مؤمنان واقعی باید به نیازهای روزانه خود به دیده تحقیر بنگرند و با ایمان کامل فریاد بکشند: «بگذار طبقه ما به صلیب کشیده شود و نژاد ما تباه گردد اما اصول ابدی دست نخورده بماند!» کارگران باید مانند مسیحیان مؤمن به گفتار کشیش ایمان داشته باشند، نعمتهای زمینی را خوار بشمارند و به دنبال کسب بهشت باشند. بجای بهشت بخوانید انحلال اجتماعی که روزی در گوشه نامعلومی از جهان رخ خواهد داد بی آنکه کسی بداند چگونه و در اثر تلاش چه کسی، و شیادی در همه چیز، برای همه روشن خواهد شد.» (۵)

«پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه کارگر باید رفتاری درستکارانه داشته باشد و همچون گله ای از گوسفندان آرام، حکومتها را آسوده بگذارد، از پلیس بترسد، به قوانین احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند.» (۶)

«در زندگی عملی روزانه، کارگران باید مطیع‌ترین خدمتگزار دولت باشند، اما در درون خود باید با انرژی تمام به ضد وجود آن اعتراض کنند و نفرت عمیق تئوریک خود را به آن با خرید ادبیات (۷) مربوط به انحلال دولت نشان دهند. همچنین باید از هرگونه مقاومتی در برابر نظام سرمایه داری جز دکلمه کردن اینکه در جامعه آینده اثری از این رژیم منفور باقی نخواهد ماند خودداری ورزند!»

هیچکس منکر این نخواهد بود که اگر حواریون بی اعتنائی به سیاست، به این صراحت سخن می گفتند، طبقه کارگر آنها را به دَرک می فرستاد و خود را در برابر این آئین پرستان بورژوا و اشراف یاوه گو توهین شده احساس می کرد؛ حضراتی که چنان مَحَبَط و کودنند که هر وسیله واقعی مبارزه را به این دلیل که همه سلاحهای مبارزه را از جامعه کنونی باید گرفت و به این خاطر که شرایط عینی این مبارزه بدبختانه با خیالات ایده آلیستی این دکترهای علوم اجتماعی درباره آزادی، خودگردانی و آناشی که به صورت احکام الهی بنا نهاده اند، منطبق نیست، بر طبقه کارگر منع می کنند. اما جنبش طبقه کارگر امروزه چنان نیرومند است که این سکتاریست های بشردوست دیگر جرأت ندارند حقایق بزرگی را که پیوسته درباره مبارزه سیاسی می گویند، در زمینه مبارزه اقتصادی هم تکرار کنند. آنان ترسوتر از آنند که این [حقایق بزرگ] را در مورد اعتصابها، تشکلهای کارگری، سازمانهای حرفه ای، قوانین مربوط به زنان و کودکان، محدود کردن زمان کار و غیره و غیره به کار برند. (۸)

اکنون ببینیم آنها تا چه اندازه ای می توانند به سنتهای خوب، به حیا، به حُسن نیت و به اصول ابدی تکیه کنند. (۹)

سوسیالیست های نخستین (فوریه، اوئن، سن سیمون و غیره) به این دلیل که شرایط اجتماعی هنوز به حد کافی تکامل نیافته بود که به طبقه کارگر امکان دهد خود را همچون طبقه ای مبارز متشکل سازد، جبراً می بایست خود را به رؤیاهائی درباره جامعه الگوی [جامعه ایده آل] آینده محدود کنند و هرگونه مبارزه ای مانند اعتصابات، تشکلهای کارگری و جنبشهای سیاسی کارگران برای بهبود سرنوشت خویش را محکوم سازند. اما اگر ما اجازه نداریم این پدرسالاران سوسیالیسم را رد کنیم، همانگونه که شیمیدان ها اجازه ندارند اسلاف خود یعنی کیمیاگران را رد کنند، با اینهمه باید از اشتباهی که آنها در آن افتادند، پرهیزیم، اشتباهی که اگر از جانب ما صورت گیرد، پوزش ناپذیر است.

از سال ۱۸۳۹، هنگامی که مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر در انگلستان خصلتی به حد کافی شدید به خود گرفت، بری (Bray) یکی از پیروان اوئن، و یکی از کسانی که بسیار پیشتر از پرودون به موتوئلیسم [جنبش کمک متقابل] رسیده بود، کتابی به نام «درد و درمان کار» نوشت.

بری در یکی از فصل های این کتاب درباره بی اثر بودن همه درمانهائی که مبارزه کنونی به دنبال آنهاست، به همه جنبش های کارگران انگلیس، چه سیاسی و چه اقتصادی بشدت انتقاد می کند. او جنبش سیاسی، اعتصابها، محدود کردن ساعات کار، [وضع] مقررات درباره کار زنان و کودکان در کارخانه ها را محکوم می سازد، زیرا از نظر او، همه اینها بجای آنکه ما را از وضعیت کنونی جامعه بیرون آورند در آن نگه می دارند، و تنها تضادها را تشدید می کنند.

حال به منبع وحی این دکترهای علوم اجتماعی، به نزد پرودون برویم. (۱۰) در حالی که استاد [پرودون] این جرأت را داشت که قویاً به ضد جنبشهای اقتصادی (تشکلهای کارگری، اعتصابها و غیره) که مخالف نظرات شفاعتگرانه موتوئلیستی او بودند موضع گیری کند، هرچند که خود با نوشته هایش و با شرکتش در فعالیت سیاسی، جنبش سیاسی طبقه کارگر را تشویق کرد، میدان او آشکارا جرأت نمی کنند به ضد جنبش سخن بگویند. من در سال ۱۸۴۷ هنگامی که اثر اصلی پرودون به نام «تضادهای اقتصادی» [«فقر فلسفه»] منتشر شد (۱۱)

سفسطه های او به ضد جنبش کارگری را رد کردم. (۱۲)

اما در سال ۱۸۶۴، پس از تصویب قانون اولیویه که برای کارگران فرانسه به شیوه ای بسیار محدود حق تشکیل قائل می شد، پرودون با کتاب «درباره ظرفیت سیاسی طبقات کارگر» که چند روز پس از مرگش به چاپ رسید، دوباره حرفهای سابقش را پیش کشید. (۱۳)

حمله های استاد چنان به مذاق بورژواها خوش آمد که به هنگام اعتصابهای بزرگ خیاطان لندن در سال ۱۸۶۶، روزنامه تایمز، پرودون را با ترجمه اثرش و محکوم کردن کارگران از زبان او مفتخر ساخت. چند نمونه ارائه دهیم:

کارگران معدن ریو دو ژیه (Rive-de-Gier) اعتصاب کرده بودند سربازان را برای بر سر عقل آوردن آنها، اعزام کردند. پرودون فریاد می کشد:

«مقامی که دستور گشودن آتش به روی کارگران معدن ریو دو ژیه داد، واقعاً بدبخت و نفرت انگیز بود. اما او مانند بروتوس [لوسیوس ژونیوس] که بر سر دوراهی مهر پدري و وظیفه کنسولی خود قرار گرفته بود، عمل کرد: بروتوس می بایست فرزندان خود را قربانی کند تا جمهوری را نجات دهد. او تردیدی به خود راه نداد و آیندگان جرأت نکردند او را محکوم کنند» (۱۴)

تا آنجا که پرولترها به یاد دارند هیچ بورژوائی از قربانی کردن کارگران خود برای منافع خویش تردیدی به خود راه نداده است. این بورژواها چه بروتوس هائی هستند!

«نه، حقی به نام حق تشکیل وجود ندارد، همانگونه که حقی به نام حق شانتاژ، کلاهبرداری و دزدی وجود ندارد، همانگونه که حقی برای زنانی با محارم و زنانی محصنه وجود ندارد» (۱۵) (۱۶)

اما باید گفت که قطعاً حق یاوه گوئی وجود دارد. (۱۷)

اصول جاودانه ای که بنام آنها استاد این فریاد لعن و تکفیرهای غلیظ و شدید مذهبی گونه را سر می دهد، کدامند؟

نخستین اصل ابدی:

«نرخ دستمزدها قیمت کالا را تعیین می کند»

حتی آنتهائی که کوچکترین اطلاعی از اقتصاد سیاسی ندارند و نمی دانند که اقتصاددان بزرگ بورژوا، ریکاردو در کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» که در سال ۱۸۱۷ منتشر شد این اشتباه قدیمی را برای همیشه رد کرده، به هر حال این واقعیت چشمگیر صنعت انگلیس را می دانند که این صنعت می تواند محصولات خود را به بهای پائین تر از هر کشور دیگر عرضه دارد در حالی که دستمزدها در این کشور، بطور نسبی بالاتر از هر کشور اروپائی دیگرند.

دومین اصل ابدی:

«قانونی که تشکیل را مجاز می داند، از بنیاد، ضد حقوقی، ضد اقتصادی و مخالف با هر جامعه و هر نظمی است» (۱۸) (۱۹)

در یک کلام «مخالف حق اقتصادی رقابت آزاد است». اگر استاد اندکی کمتر شوینیست بود از خود می پرسید چگونه می توان توضیح داد که چهل سال پیش قانونی به این اندازه مخالف با حقوق اقتصادی رقابت آزاد در

انگلستان تصویب گردید؟ و چگونه است که با تکامل صنعت و همراه با آن رقابت آزاد، قانونی که به این حد ضد هرگونه جامعه و هرگونه نظمی است، خود را همچون ضرورتی در همه کشورهای بورژوازی تحمیل می کند؟ در این صورت او احتمالاً کشف می کرد که چنین حقی [حقی که پرودون از آن سخن می گوید] (حقی با «ح» بزرگ) تنها در کتابهای درسی اقتصادی ای وجود دارد که بچه مکتبی های بی سواد اقتصاد سیاسی بورژوازی نوشته اند، کتابهایی که در آنها مرواریدهایی از اینگونه یافت می شود: «مالکیت ثمره کار است»، (فراموش کرده اند بیفزایند «کار دیگران»).

سومین اصل ابدی:

«بدینسان به بهانه ارتقاء طبقه کارگر از به اصطلاح موضع پائین اجتماعی، باید توده وسیعی از شهروندان یعنی طبقه استادکاران، انتروپرونورها، صاحبکاران و بورژواها را افشاء کرد؛ باید دموکراسی کارگری را به نفرت از این بخش وحشتناک، دست نیافتنی و متشکل طبقه متوسط برانگیخت، باید جنگ تجاری و صنعتی را به سرکوب قانونی ترجیح داد و تضاد طبقاتی را به پلیس دولتی» (۲۰)

استاد [پرودون] برای جلوگیری از برون رفت طبقه کارگر از به اصطلاح موضع پائین اجتماعی اش، اتحادی را محکوم می کند که طبقه کارگر را به مشابه طبقه متخاصم رده بندیهای محترم کارفرمایان، انتروپرونورها و بورژواها، متشکل می سازد، و اینها مانند پرودون پلیس دولتی را بر تضاد طبقاتی ترجیح می دهند.

پرودون خیرخواه برای دور کردن هرگونه انزجار (۲۱) از این طبقه محترم، به کارگران «آزادی یا رقابت را که تنها تضمین ماست» بعنوان بهترین درمان (تا فرارسیدن نظام موتوئلیستی) توصیه و تجویز می کند. استاد، بی اعتنائی به اقتصاد را موعظه می کرد تا آزادی و رقابت بورژوازی را که تنها تضمین ماست در امان نگهدارد، شاگردان بی اعتنائی به سیاست را موعظه می کنند تا تنها، تضمین آزادی بورژوازی خود را حفظ کنند.

اگر نخستین مسیحیان که بی اعتنائی به سیاست را موعظه می کردند، به بازوی امپراتوری [نیرومند] نیاز داشتند تا از ستمدیده به ستمگر مبدل شوند، حواریون جدید بی اعتنائی به سیاست اعتقاد ندارند که اصول ابدی شان به آنها خودداری از لذتهای دنیوی و امتیازات گذرای جامعه بورژوازی را واجب می کند.

با اینهمه باید پذیرفت با رواقی گری ای (۲۲) از نوع شهدای مسیحی، این حواریون جدید ۱۴ تا ۱۶ ساعت کار روزانه را، که در کارخانه ها به کارگران تحمیل می شود، تحمل می کنند!

لندن، ژانویه ۱۸۷۳

منتشر شده در مجموعه

آلمانکوروبلیکانوپرلانو ۱۸۷۴

زیرنویس ها

(۱)

در ترجمه انگلیسی: «اگر کارگران در مبارزه سیاسی به ضد دولت بورژوازی، تنها موفق به کسب امتیازهایی گردند، در آن صورت مرتکب گناه سازش شده اند و این برخلاف اصول ابدی است! بنابراین باید همه جنبشهای مسالمت آمیز مانند آنچه که کارگران انگلیسی و آمریکائی بدان بد عادت شده اند مردود شمرده شوند. کارگران نباید در جستجوی محدودیت قانونی ساعات کار روزانه باشند زیرا این کار سازش با کارفرمایان است که در آن صورت آنها را به مدت ۱۰ یا ۱۲ ساعت استتمار خواهند کرد و نه ۱۴ یا ۱۶ ساعت. آنها حتی نباید برای منع قانونی کار کودکان کمتر از ۱۰ سال وارد عمل شوند زیرا با این کار به استتمار کودکان بالاتر از ۱۰ سال پایان نبخشیده اند و از نو سازی کرده اند که خلوص اصول ابدی را لکه دار می کند.»

(۲)

در ترجمه انگلیسی: «کارگران به طریق اولی نباید، مانند کارگران جمهوری آمریکا، دولت را که بودجه اش اساساً از طبقه کارگر تأمین می شود موظف به تضمین آموزش ابتدائی برای فرزندانشان کنند زیرا آموزش ابتدائی آموزش کامل نیست. . . .»

(۳)

در ترجمه انگلیسی: اتحادیه های حرفه ای

(۴)

در ترجمه انگلیسی: این جنبش ها هرگز نمی توانند به آنان چیزی جز نتایج کوتاه مدت بدهند.

(۵)

در ترجمه انگلیسی: «. . . به جای بهشت بخواهند انحلال اجتماعی که مقدر است روزی در جایی از جهان رخ دهد بی آنکه کسی بداند چگونه و از طریق چه کسی، و شیادی در همه جنبه ها بطور یکسان خود را نشان می دهد.»

(۶)

در ترجمه انگلیسی: «پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه کارگر باید رفتاری قابل احترام داشته باشد و مانند گله ای از گوسفندان پرواری حکومتها را آسوده بگذارد، از پلیس بترسد، به قانون احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند.»

(۷)

در ترجمه انگلیسی: با خرید و مطالعه ادبیات

(۸)

در ترجمه انگلیسی: نمی توان انکار کرد که اگر حواریون بی اعتنائی به سیاست، به این صراحت سخن می گفتند، طبقه کارگر در محکوم کردن آنها درنگ نمی کرد و خود را در برابر این آئین پرستان بورژوا و نجیب زادگان فرو رانده از طبقه خود توهین شده احساس می کرد؛ حضراتی که چنان مخبط و کودند که هر وسیله واقعی مبارزاتی طبقه کارگر را به دلیل اینکه همه سلاحهای مبارزه را از جامعه آنچنان که هست باید گرفت، و اینکه شرایط سرنوشت ساز مبارزه بدبختانه با خیالات ایده آلیستی این دکترهای علوم اجتماعی درباره آزادی، خودگردانی

و آنارشی که به صورت احکام الهی بنا نهاده اند، منطبق نیست، مردود می شمارند. اما جنبش طبقه کارگر امروزه چنان نیرومند است که این سکتاریست های بشردوست دیگر جرأت ندارند حقایق بزرگی را که پیوسته درباره مبارزه سیاسی می گویند، در زمینه مبارزه اقتصادی هم تکرار کنند. آنان صاف و ساده ترسوتر از آنند که این [حقایق بزرگ] را در مورد اعتصابها، تشکلهای کارگری، سازمانهای حرفه ای، قوانین مربوط به زنان و کودکان، محدود کردن زمان کار و غیره و غیره به کار برند.

(۹)

در ترجمه انگلیسی: اکنون ببینیم آیا آنها هنوز می توانند به سنتهای خوب، به فروتنی، به حسن نیت و به اصول ابدی تکیه کنند.

(۱۰)

در ترجمه انگلیسی: این ما را به منبع وحی این دکترهای علوم اجتماعی، به نزد پرودون می کشاند. در حالی که استاد. . .

(۱۱)

در ترجمه انگلیسی: تازه منتشر شده بود. . .

(۱۲)

نگاه کنید به «فقر فلسفه» پاسخ به «فلسفه فقر» آقای پرودون، پاریس ۱۸۴۷ انتشارات فرانک فصل ۵ «اعتصابها و تشکل های کارگری» (زیرنویس مارکس).

(۱۳)

اشاره مارکس به ویژه به فصل IX کتاب «ظرفیت سیاسی طبقات کارگر» پرودون است. در سال ۱۸۶۴ حکومت امپراتوری فرانسه به ابتکار ناپلئون سوم لایحه لغو منع تشکل یعنی اصلاح مواد ۴۱۴، ۴۱۵ و ۴۱۶ قوانین جزائی فرانسه را به مجلس این کشور پیشنهاد کرد. امیل اولیویه گزارشگر این لایحه به مجلس، وظیفه دفاع از آن را به عهده گرفت.

پرودون بر مبنای اصل آزادی رقابت، ممنوعیت تشکل کارگری را درست می داند و استدلال اولیویه در دفاع از این لایحه را رد می کند و اپوزیسیون مجلس را که وظیفه اش را برای «روشن کردن اکثریت» درباره بدیهای این لایحه انجام نداده، مورد انتقاد قرار می دهد.

دلایل اولیویه در دفاع از آزادی تشکل چنین اند:

۱- جرم تلقی کردن تشکل ناشی از اراده قانونگذار است، بنابراین می تواند بر اساس قانونی در جهت مخالف این اراده قبلی لغو گردد.

۲- اگر یک کارگر منفرد می تواند خواستار افزایش دستمزد یا ترک و یا متوقف کردن کار باشد چرا باید جمع کارگران را از این امکان محروم ساخت؟ چرا باید کارگران یک کارگاه، یک صنف، یا یک شهر از چنین امکاناتی محروم باشند؟

۳- کارفرمایان به دلیل موضع برتر و تعداد کمشان در عمل این امکان را دارند که بدون مجازات، ائتلاف و تشکل به وجود آورند، از این رو قانونگذار تنها کاری که میتواند بکند اینست که با قانونی کردن تشکل، بین کارگران و کارفرمایان در این زمینه حق برابر ایجاد کند.

پرودون مخالف این هر سه دلیل است: در مورد دلیل اول می گوید: بدی تشکل ناشی از این نیست که قانونگذار آن را منع کرده، بلکه یک بدی ذاتی است که هیچ قانونی نمی تواند آن را بپذیرد، زیرا مخالف رقابت آزاد و مانع

عملکرد آزاد قانون عرضه و تقاضاست که امکان استفادهٔ عادلانهٔ سهم کارگر از خدمت خود و سهم کارفرما از کالا و سرمایهٔ خود را فراهم می‌سازد. در مورد دلیل دوم می‌گوید آنچه که در مورد فرد صادق است در مورد جمع صادق نیست زیرا که جمع از مرتبهٔ بالاتری است و عملکردها و ویژگیهای آن با فرد فرق دارد. پرودون در تأیید استدلال خود می‌گوید: آقای اولیویه که کمونیست نیست و موافق مالکیت فردی و مخالف مالکیت جمعی است به سؤال کمونیستی که بپرسد اگر مالکیت برای فرد مفید و خوب است چرا جمع را باید از آن محروم کرد و نباید مالکیت جمعی را پذیرفت، چه پاسخ می‌دهد؟

پرودون دلیل سوم در تأیید لایحه را، این چنین رد می‌کند: اولاً ائتلاف و تشکل کارفرمایان نمی‌تواند پنهان باقی بماند و حتی زودتر از ائتلاف کارگران معلوم می‌شود، ثانیاً راه حل این نیست که بگوئیم چون ائتلاف کارفرمایان ممکن است، پس ائتلاف کارگران را هم باید مجاز شمرد، بلکه باید هر دو را منع کرد. او به ویژه از این جهت که مجاز شمردن تشکل، باعث تشدید برخورد بین کارگران و سرمایه داران و تقویت نفرت نسبت به سرمایه داران می‌شود، با آن مخالفت می‌ورزد. او می‌گوید: با آزادی تشکل، دولت از خود در زمینهٔ حفظ «حقوق اقتصادی» که آزادی رقابت در رأس آن قرار دارد سلب مسئولیت می‌کند و کارگران و کارفرمایان را به نزاع با یکدیگر تشویق می‌نماید.

پرودون به اپوزیسیون انتقاد می‌کند که چرا از خود اعتراضی نشان نمی‌دهد و «... هنگامی که قدرت حکومتی در اندیشهٔ خوشبختی کارگران بی‌آنکه خود بداند با لیبرالیسم نسنجیده اش فریاد می‌زند نفرت بر بورژواها! اپوزیسیون به جای روشنگری پاسخ می‌دهد پُکُش پُکُش!». او در پایان این فصل به شرح زیانهای اعتصاب برای کارگران می‌پردازد و از اینکه مخالفتی شدید به ضد طبقهٔ متوسط دامن زده می‌شود، ابراز تأسف می‌کند. او همهٔ «این ناهماهنگی‌ها» را تنها معلول تمرکز سیاسی دولتی از یک سو و سرمایه داری دچار هرج و مرج از سوی دیگر می‌داند.

(پرودون: مجموعهٔ آثار، جلد سوم. از صفحات ۳۹۹-۳۷۲، انتشارات اسلاتکین، ژنو - پاریس ۱۹۸۲) [زیرنویس مترجم] .

(۱۴)

پرودون «دربارهٔ ظرفیت سیاسی طبقات کارگر» پاریس، لاکروا و شرکاء چاپ ۱۸۶۸ ص ۳۸۷ (زیرنویس مارکس) [مجموعهٔ آثار پرودون. جلد ۳، صفحهٔ ۳۸۰، مترجم] .

(۱۵)

همانجا ص ۳۳۳ (زیرنویس مارکس) [مجموعهٔ آثار پرودون، ج ۳، ص ۳۸۶. مترجم] .

(۱۶)

در ترجمهٔ انگلیسی: . . . همانگونه که حقی بنام حق تقلب، دزدی، زنا با محارم و زنا با محصنه وجود ندارد.

(۱۷)

در ترجمهٔ انگلیسی: اما کاملاً روشن است که حق یاوه گوئی وجود دارد.

(۱۸)

مجموعهٔ آثار پرودون، ج ۳، ص ۳۸۸. (مترجم)

(۱۹)

در ترجمهٔ انگلیسی: «قانونی که تشکل را مجاز می‌داند کاملاً ضد حقوقی و مخالف با هر جامعه و هر نظامی

است.»

همانجا ص ۳۸_۳۳۷ (زیرنویس مارکس) [مجموعه آثار پرودون، ج ۳، ص ۳۹۱. مترجم] در اینجا هم انتقاد پرودون به قانون آزادی تشکل است که از نظر او موجب تشدید برخورد کارگران با کارفرمایان و تقویت نفرت نسبت به اینان می گردد. در مقابل، او سرکوب قانونی تشکل را برای جلوگیری از جنگ تجاری و صنعتی (هم به معنی مبارزه بین کارگران و کارفرمایان و هم به مفهوم مبارزه با مبادله آزاد بین کشورها - چون پرودون طرفدار پروتکسیونیسیم protectionism حفاظت از صنعت و اقتصاد «ملی» بود) و افزایش تضاد طبقاتی تجویز می کند. (زیرنویس مترجم)

(۲۱)

در ترجمه انگلیسی: هرگونه حمله به این طبقه محترم

(۲۲)

STOÏCISM (رواقی گری) مکتب فلسفی ای که حدود سه قرن پیش از تولد مسیح در آتن از سوی زنون پایه گذاری شد. این فلسفه ضمن تکیه بر فضیلت، اخلاق و ترک دنیا، بی اعتنائی به لذت و درد را ترویج می کرد. مارکس در اینجا به گونه ای طنزآمیز بی اعتنائی آنارشیست ها به اقتصاد و سیاست را با رواقی گری مسیحیان نخستین مقایسه میکند.

انگلس در مقاله «درباره تاریخ مسیحیت نخستین» (۱۸۹۵) و کائوتسکی در کتاب «بنیادهای مسیحیت» (۱۹۰۸) با تکیه بر پژوهشهای برونو باوئر و دیگران، بر تأثیر فلسفه یونانی و رومی، به ویژه مکتب رواقی بر مسیحیت نخستین تأکید می ورزند. انگلس در این مقاله می نویسد: «تأثیر عظیم مکتب فیلونی اسکندریه و فلسفه عامیانه یونانی و رومی - فلسفه افلاطونی و عمدتاً فلسفه رواقی - بر مسیحیت که از سوی کنستانتین به دین دولتی تبدیل شد، در جزئیات آن مشخص نشده، اما وجود این تأثیر ثابت گشته، و این در درجه اول، کار برونو باوئر است.»

یکی از نمودههای این تأثیر، بی اعتنائی به سیاست بود که در دیدگاههای رواقیان جایگاه خاصی داشت. کائوتسکی به ویژه بر تأثیر نظرات سنکا Seneca فیلسوف رواقی (وزیر نرون) بر آراء مسیحیان نخستین، انگشت می گذارد. او می نویسد: «سنکا، این نجیب زاده رواقی، بروتوس (مارکوس ژونیوس) را به عدم شرکت در سیاست موعظه می کرد زیرا شرکت در سیاست با اصول رواقی گری مخالف است. اما همین سنکا که با شرکت بروتوس جمهوریخواه در مبارزه سیاسی مخالفت می ورزید، خود شریک همه جنایات آگری پینا و نرون بود و برای حفظ مسند وزارت خود نقش واسطه این جنایات را بازی می کرد. همین سنکا که در نوشته های خود توانگران، آزمندان و لذت پرستان را به شدت می کوبید در سال ۵۸ متهم شد که میلیونها ثروت خود را از راه غصب ارث و رباخواری به دست آورده است. به گفته دیوکاسیوس، یکی از علل شورش بریتونها [اسلاف بریتانیاییها] در دوره نرون این بود که سنکا به آنها وامی به مبلغ ده میلیون دینار با نرخ بالائی تحمیل کرده و سپس با شدت عمل خواستار بازپرداخت فوری و یکجای آن شده بود. سنکای ناطق که فقر را می ستود، ثروتی معادل ۳۰۰ میلیون سستریوس [sesterius سکه نقره ای روم قدیم برابر یک چهارم دینار] که یکی از بزرگترین ثروتهای آن زمان بود از خود برجا گذاشت.»

بی اعتنائی به سیاست، چه در آن زمان و چه اکنون، به معنی طرفداری از سیاست ارتجاعی حاکم و نیز ریاکاری و تضاد فاحش بین حرف و عمل است. (یادداشت مترجم).

